

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1388/07/29



درباره طاهریت و مطهریت ماء از کتاب عزیز، استفاده می‌کردیم. اولین آیه که درباره مطهریت ماء مورد بحث قرار می‌گیرد همان آیه‌ای بود که دیروز بحث شد و سؤالاتی هم در آن رابطه وجود داشت که عمدتاً نسبت به صیغ طهور بود که چه ساختی دارد؟ این طهور ظاهر صیغ و صیاحتش، وزن صیغه مبالغه است و اگر ما به ظاهر این وزن اکتفا کنیم و بگوییم که طهور صیغه مبالغه است، با چه اشکالات و مشکلاتی روبرو می‌شویم. اشکال خیلی برجسته این است که اشاره شد که طهور به عنوان صیغه مبالغه اسم فاعلش طاهر، از ثلاثی مجرد طَهَّر. طبیعتاً فعل و فاعل لازم است، کل متصرفات هم باید لازم بشود. طهور هم باید لازم بشود، در حالیکه ما درباره معنای مطهریت ماء لازم داریم که طهور متعدی باشد تا معنای مطهریت را ایفا کند. این اصلی‌ترین اشکال است. ما در این رابطه جواب‌هایی که دادیم تا حالا، تکرار نمی‌کنیم، چیزهایی که تازه به آن بر بخوریم می‌گوییم، فقط یک توضیح بدهم. ما گفتیم هم اهل لغت مثل ترمذی و جوهری، که از چهره‌های برجسته علم لغت و ابناء سنت هستند، تصریح کرده‌اند که طهور متعدیست. تصریح اهل لغت، این یک مطلب. در استعمالات هم دیدید که طهور، به معنای متعدی به کار رفته است، آن هم استعمالاتی در روایات. نکته‌ای که توضیح می‌دهم که اگر مطالعه کنید اشکالی به ذهنتان نیاید این است که: دو تا روایت را ما آوردیم و بقیه را نیاوردیم. گفتیم یک حدیث معروف که بین‌الفریقین است «التراب أحد الطهورین»، دیگری «التراب طهور المسلم»، این دو تا روایت. بقیه روایاتی است مانند «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» یا «التوبة طهور للذنوب» یا «غسل الثياب طهور للصلاة» دلالتش یک مقداری عیب داشت. چرا؟ صرفتان تا چه حد است؟ آنها تعدی‌هایشان به واسطه حرف جار آمده بود. لذا ما نیاوردیم و در جعلت الأرض هم معنای طاهر تطبیق می‌کرد ولی نیاوردیم. فقط التراب طهور المسلم، این خیلی عالی است. متعدی است، بدون واسطه هم هست. اگر بگوییم التراب یا غسل الثوب طهور للصلاة به وسیله حرف جار تعدی کرده است؛ خوب هر لازمی به وسیله حرف جار

تعدي مي‌کند، به درد ما نمي‌خورد. اين توضيحي بود که شما در مطالعه گير نکنيد. و اما حقيقت مطلب، ظهور در روايات در معنای متعدّي به کار رفته است، لا شک و لا ريب. اين یک نکته. نکته ديگر که مرحوم شيخ طوسي با شدت لحن بسيار مي‌فرمايد، البته اين لحن تهذيب است، لحن خلاف در کتاب خلاف عوض مي‌شود. با شدّت و حدّت مي‌فرمايد که اگر کسي ادبيات و لغت را وارد باشد مي‌داند که صيغه مبالغه احياناً، تعدي و اسم فاعل، احياناً لازم است. کثيراً ما اين طوري اتفاق مي‌افتد. از کجا ادعا مي‌کند ابوحنيفه که اين یک قاعده کلي است؟ نخير، نمونه‌اي هم در شعر شاعر ذکر مي‌کند کليل که اسم فاعلش کال هست، به معنای ضعف و ناتواني و از کار افتادن. خود کليل صيغه مبالغه و متعدّست. و اسم فاعلش کال است يعني کسي که نفساً کار افتاده است و تعدي نمي‌کند. و کذلک کم له من نظير. اين مطلب را که ايشان در تهذيب گفت، بماند. جواب ابوحنيفه که ادعای قاطعي داشت که هر کجا اسم فاعل، لازم بود بايد صيغه مبالغه لازم باشد، چنين قاعده‌اي در لفظ نداريم. اساس استدلال ابوحنيفه زده شد، نکته دوم، خود ابناء عامّه از قبيل زمخشري، که اديب نامدار و مفسر بزرگ و عارف و صوفي هم هست، ظهور را به معنای طاهر به کار نمي‌برد بلکه به معنای ماء يتطهر به اعلام مي‌کند. و آخر سر گفته ميشود که حرف ابوحنيفه اگر چه ممکن است مطابق قياس باشد ولي ما دو تا راه داريم، براي تشخيص معنا و صيغ و صياغت کلمات:

1. قياس

2. سماع.

و مي‌دانيم که سماع حاکم بر قياس است. تا وقتي که سماع نباشد به قياس عمل مي‌کنيم. شما مگر در آیات قرآن صيغ و صياغت خلاف قياس ندیده‌ايد؟ دیده‌ايد. يکي دو نمونه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»، قَصَص خلاف قياس است زيرا جمع فَعْلِه بر فَعَلَ بسته مي‌شود. قَصَصه بر اساس قياس جمع‌اش قَصَص است، در قرآن مي‌گويد: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»، خلاف قياس است. متبع است. و همين طور مسجد و مسجَد، مسجَد مي‌گويم، خلاف قياس است زيرا قياسش مسجَد بر وزن مفعَل (اسم مکان) است. بنابر اين ما در کلمات ادبا که هيچ، در بيان قرآن هم دیده‌ايم که سماعي مي‌آيد يعني خلاف قياس مي‌آيد. خودش یک راهي براي تشخيص است. منتها سماعش بايد به اثبات برسد. بنابر اين فضلايي از ابناء سنت مي‌گويند: هر چند ما بگويم که ظهور بر اساس قياس متعدّي نيست ولي بر اساس سماع متعدّست. خوب سماع هم که حاکم بر قياس است. اقوي شاهد علي ذلک ظهوري است که در روايات آمده است و متعدّي هم آمده. اين حرف اول بود. مضافاً بر اين، آنچه که اين ادعا و اين اشکال را از حدّت مي‌اندازد اين است که ظهور گاهي به صيغه مصدر هم آمده است مانند مفعول مطلق. از چه کسي نقل شده است؟ از عَلمِي همچون سيبويه که گفته است: طَهَّرْتُ طَهْوَراً حسناً. طَهَّرْتُ طَهْوَراً چه مي‌شود؟ مفعول مطلق است، مصدر است. بنابر اين انحصار به صيغه مبالغه هم معلوم نيست، مضافاً که قاعده اصلي را هم شيخ با آن شدت و حدّت رد کرد. اين تهذيب بود. بيايم در خلاف. شيخ در خلاف که مي‌آيد مطلب را به گونه‌ي ديگر نرم‌ترش مي‌کند و اين اختلاف بين دو مورد اظهار نظر شيخ طائفه تا حدّي است که بعضي از افاضل فرموده‌اند که شيخ از نظر خودش برگشته است و ابوحنيفه را تأييد کرده. ولي اگر گوش بدهيم مطلب کاملاً که براي ما روشن

بشود، این حرفها نیست. مطلب متدرجاً تکاملي حرکت مي‌کند. در تهذيب نسبت به صيغه مبالغه، شيخ به ابوحنيفه ردّ صريح و قاطع داشته است. در خلاف، نسبت به معنای طهور نظر شريفش را معطوف مي‌فرماید. در خلاف مي‌فرماید: طهور که به معنای طاهر و مطهر است شافعيه هم با ما موافقند، اما ابوحنيفه و اصم، لغوي حنفي، مي‌گویند که طهور که صيغه مبالغه است معنایش این است که باید فعل مکرر یا تکرار فعل را در ضمن داشته باشد. ضارب که مي‌گوئیم کسی است که یک بار عمل ضرب از او صادر شده است، اما اگر ضروب بگوئیم باید حداقل چند بار عمل ضرب و عملیات زدن و مجادله عملي را تکرار کرده باشد، چند بار عمل ضرب از او دیده شده باشد. صيغه مبالغه که معنایش این شد که ماده فعل چند بار تکرار بشود، ابوحنيفه مي‌گوید این در مورد طاهر امکان ندارد. چرا؟ چون آب طاهر که طاهر است من حیث‌الذات، دوباره که تکرار نمي‌شود زیرا تحصیل حاصل است و محال، معنا ندارد. نفس‌الماء که طاهر است دوباره آن طاهر، طاهر نمي‌شود. این چیز واضحی است مي‌گوئید محال است، معنای اصلي که ناممکن بود مي‌گوید خوب ما کاری مي‌کنیم که در همین صيغه مبالغه یک ازدیادی در طهارت را در نظر بگیریم. یک چیزی در عمود طهارت و پاکیزگی بر خود طاهر اضافه کنیم. این ازدیاد در طهارت، جز این نیست که بگوئیم الماء طاهر لنفسه و مطهر لغيره. به این شکل بیاوریم که صيغه مبالغه توجیه بشود. و مرحوم شيخ در آخر این بیان دوم مي‌فرماید: و هذا ما نريد، این همان است که ما مي‌خواهیم. ما چه مي‌گوئیم؟ مي‌گوئیم ماء طاهر است و مطهر، تمام شد. پس آن شخص فاضلي که به شيخ اشکال کند که شيخنا الأعظم نظرت برگشت. خیر آن مرحله صيغه بود و لفظ این مرحله معناست، در مرحله‌ی معنا که برسد دیگر اشکالی پیش نمي‌آید. مطلب تا اینجا کامل شد. یک نکته دیگر باقی ماند که دیگر از این محدوده بیرون مي‌رویم و محدوده نظرات فقهای آل البيت مي‌شود. و آن این که صيغه مبالغه گاهی به معنای تکرار فعل است و گاهی به معنای شدّت و قوت ذات یک عمل. مثلاً مي‌گوئیم نور الشمس أنور من نور القمر، أنور صيغه مبالغه است. برای چه این را مي‌گوئیم؟ برای این که شدّتش و قوتش بیشتر است، مستشکلي یا صاحب نظري مي‌گوید که این طهور که برای ماء به کار رفته است، برای شدّت در طهارت آن است. ماء آنقدر طهارت قوي و نهایی دارد که به سادگی تغییر نمي‌کند و نجاسات را مي‌زداید. خودش به پاکی خودش، باقی مي‌ماند. مخصوصاً کثیف که باشد. این شدت طهارتش است. دلالت مي‌کند بر شدّت و قوت معنا. و این شدّت و قوت معنا، معنای مبالغه است و هیچ مشکلي نداریم. سیدالخویی، که مبنایش این است که صيغه مبالغه یا طهور را از معنای مبالغه به دور کند و به معنی اسم آلت بگیرد، طبق مبنای خودش، این توجیه را قبول نمي‌کند. مي‌گوید خیر. همچین چیزی نیست، شدتی در کار نیست، چرا؟ برای این که شدّت و حدّت و مراتب تشکیک در وجودات در تکوینات است. نورالشمس أقوي من نور القمر. تکوینات و واقعیات. اما در عالم اعتبار و اعتباریات شدّت و حدّتی وجود ندارد. که ایشان مي‌فرماید گفتیم در احکام وضعی سطح حکم یک سطح است و بالا و پایین ندارد. شدّت و ضعف ندارد. مثلاً طبق مثال خود ایشان ملکیت‌الدار با ملکیت الکتاب یک درجه ملکیت است. اعتبار است و همین طور رقیّت و زوجیت و طهارت و نجاست. کلاً این‌ها از امور وضعیه است و شدّت و حدّت ندارد. صيغه مبالغه این جا نمي‌آید. کلّ فرمایشات ایشان این است و به طور مختصر و کامل گفته شد. نوشته‌ها

طولاني، مطلب همين است و هيچ چيزي جا نگذاشتيم به حول و قوه خدا. اما نسبت به بيان و اشكال ايشان تحقيق اين است كه اين اشكال و اين رد، وجهي ندارد. براي اين كه شدت و حدت اولاً در تكاليف شرعي كه وجود دارد. مگر تكاليف اعتباري نيستند؟ مستحب مؤكد، كراهة الشديده، شدت و حدت است ديگر. اين اولاً. پس فرموديد در اعتباريات وجود ندارد در حالي كه اين اعتباري است. تكاليف همه اش اعتباري است. شرعيات كلاً اعتباريات است كه آن را گفتم واقع در شرع همان اعتبار شارع است. واقع، واقع فلسفي و عقلي نيست كه گفتم. اين اولاً. و ثانياً سيدنا الاستاد خوشبختانه در وضعيات هم شدت و حدت داريم. مگر نجاست اشد مانند ولوغ كلاب و ولوغ خنزير، كه تظهيرش چقدر مؤونه و ترتيب لازم دارد. شدت در نجاست، شدت و حدت در خود نجاسات و طهارات هم وجود دارد. يا در ملكيت، ايشان مثال ملكيت مي زند، شما دو تا ملك مساوي را مثال آورديد، ملك كتاب و ملك دار. بله متساويان، متساويان است. اما اگر ملكيت هاي مختلف را مثال بزنيم، بسيار واضح است كه ملكيت لازم و ملكيت جايز فرق روشني دارد. جواز، ملكيت، استحكام ندارد ولي لزوم، ملكيت، استحكام دارد. و از اين دقيق تر ديگر نمي شود كه اين اشكال وارد نيست. بنده حقير توجه را پيشاپيش گفتم. سمت و سوي حركت نظر شريف ايشان به آنجاست كه طهور را مي خواهد كنار بگذارد كه مي گويد طهور به معني اسم آلت به كار برود كه زمخشري و عده اي اين حرف را گفته اند و رو به راه تر است. اما ما پس از اين كه آمديم فعول و طهور را صيغه مبالغه گرفتيم، كه مسير مستقيم بود و به هيچ چپ و راست و توجه و تعبيري دست نديد، باز هم نكته ديگري را اضافه كرديم كه صيغه مبالغه به معني شدت و حدت هم هست اين را هم قبول كرديم، تطبيق هم شد. طهور هم به معني شدت طهارت، در مورد آب نسبت به مطهرات ديگر قطعيت. اين حالا ثابت شد. پس صيغه مبالغه بودنش، بلا عيب و نقص آمد و از اشكالي كه طاهر قابل تكرر نيست هم، موضوعاً بيرون آمديم. زيرا معني ديگري براي صيغه مبالغه حقيقتاً وجود دارد كه انتخاب كرديم. حالا معني مطهر بودنش را از كجا پيدا كنيم؟ طبق فرمايش خود سيد الخويي كه خداوند به عنوان يك امتنان بزرگ نعمت آب را براي بندگان خودش فرستاده است، مكرر تذكر مي دهد كه نعمت بزرگي خدا داده است، اين آياتي كه آمده است، بيست و سه تا آيه درباره فرستادن آب از آسمان بيان شده است. انقدر روي اين نعمت حساب باز شده است. چه نعمت بزرگي؟ و اين نعمت به اين بزرگي پس از اين كه از سوي خداند امتنان اعلام شده است، مي بينيم نعمت يعني چه؟ يك مقداري برويم طرف كلام، كلام درستي است، نعمت معنيش چيست؟ نعمت عبارت است از عمل خوب يا شيء خوب كه براي دارنده نعمت و براي متنعّم به نعمت سودآوري و فائده بدهد. اين معني نعمت است. تعريف كامل. نعمت اين نيست كه بگويم فردي در مثلاً فرض كنيد مشهد، تهران، خيلي خانه خوبي دارد و امكانات خوبي دارد و سواد خوبي دارد ما اينجا نشستيم و مي گوييم براي ما نعمت است؟ به درد ما نمي خورد، سودي براي ما ندارد. نعمت آن است كه شيئي يا عملي سودمند براي متنعّم فائده و سود دهد، شما مثلاً الآن كه نشستيد اين سوادي كه داريد الآن براي خودتان نعمت است، براي خود آدم سود دهد، ما اين مكاني كه نشستيم اين نعمتي است، جاي آماده و خوب، فيضيّه، براي ما نعمت است كه نشستيم و بحث مي كنيم، استفاده مي كنيم اين نعمت است، نعمت معلوم شد؟ خوب، ماء طهور وقتي كه ماء طهور با تركيب صفت و موصوف با اين تركيب كه به

عنوان نعمت فرستاده شده است، دلالت التزامي اش چه مي‌شود؟ دلالت التزامي قبلي اش چه مي‌شود؟ مطهریت دیگر، این طوري نیست که یک نعمتي باشد پاک، پاک براي ما، هیچ به درد ما نخورد طرفش نگاه کنیم؟ این نعمت نشد، وقتی که مي‌گوییم نعمت هست بر عکس آن چه ایشان فرموده اند، در بحث قبلي گفتیم که فرمود بالمطابقه، مطهر است، بالا. التزام طاهر، عکسش واقعیت مطلب است، چه مي‌شود؟ بالمطابقه طاهر است نعمت بزرگی است بالا. التزام که نعمت هست، مطهر است دیگر، معنای نعمت بودنش لازمه‌ی نعمت بودنش مطهریتش است، لازم بین که هیچ قابل انفکاک نیست، این مطلب تا اینجا تمام شد و کل بحث حل شد و تمام، الحمدلله تعالی.

سؤال: این معنی نعمت در اصطلاح کلام است؟

جواب: سؤال خوبی فرمودند که نعمت از مصطلحات تخصصی کلام است، از اهل فن و اهل خبره باید معنایش را بگیریم، نظر آن‌ها نظر خبره است، تمام. این که تمام شد دو سه تا نکته دیگر باقی ماند، یک آیه دیگر داریم که «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ»، این آیه دوم این طوري بگوییم به سبک سید الخویی. آیه اول داستانش تمام، آیه دوم براي استدلال نسبت به اثبات مطهریت ماء. مي‌فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» این آیه را بعضی از فقها مثلاً مرحوم صاحب جواهر کمک براي آیه ظهور آورده است که دیروز به اختصار براي شما گفتم، آیه ظهور را که آورده است که به اشکال برخورد کرده است دلالتش این است که این آیه مي‌تواند موافق باشد با آیه‌ای دیگر که آن آیه دیگر مي‌فرماید ماء مطهر است، کدام آیه؟ «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ»، یطهر از ماده تفعیل است، اسم فاعلش هم مطهر است. درست است؟ آن آیه ماء را توصیف کرده است به مطهر و استدلال ایشان همین مقدار بود که به معنای مطهر بودن سنخیت پیدا می‌کند، ولكن التحقيق و أوضح من ان يُشَرِّحَ که آن آیه ساختش جداست، این آیه ساختش جداست، آن از ماده‌ی لازم است، این از ماده متعديست. متعدي بودن کلمه در یک آیه لازم را در آیه دیگر متعدي نمی‌کند. ربطی به هم ندارد، بنابر این این بنده حقیر خدا این را به عنوان دلیل مستقل تنظیم کرده بودم بعدش دیدم که سید خویی هم همین کار را کرده است. به عنوان آیه دوم آورده است. این آیه در رابطه با اثبات مطهریت ماء دلالتش بلاعیب است. «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ»، یطهرکم مضارع باب تفعیل است، ماء چه می‌شود؟ ماء می‌شود مطهر دلالت از این جهت تمام. و اما یکی دو تا اشکالی دارد.

سؤال: حضرتعالی فرمودید که ما در دلیل هم باید جهت حکم را دقت کنیم، در اینجا از باب تناسب حکم و موضوع هم اگر باشد در بیان موضوع طهوریت شاید باشد نه در باب این که بگوییم لازم است یا متعدي. یعنی در جهت بیان لازم و متعدي نیست بلکه در جهت بیان مطهریت آب است.

جواب: بله این اظهار نظری بود از حضرتعالی که باید چند دقیقه جلوتر می‌گفتید که به خود ظهور هم این اشکال را وارد می‌کردید. فرمایش شما در مورد جهت هم خوب است. منتها می‌دانید چیه؟ ما فعلاً در مرحله فقه‌المفردات هستیم. مفردات کلمه دلالت هایش ثابت بشود بعد در مجموع، ترکیب که کامل شد وانگهی جهت گیری بشود. فعلاً خود ظهور به معنای یک کلمه، فقه‌الکلمه‌اش این است که صیغه مبالغه است و مشکلی نیست. آیه دوم مشکلی از آن باب ندارد. نه صیغه مبالغه‌ای در کار است نه فعل لازمی. متعدي به معنای

متطهر است و رو به راه. ولي يك اشكال شايد معروفی را مرحوم صاحب حدائق دارند. صاحب حدائق كه می‌دانید كه اخباری هست و مرد بزرگ و صاحب الحدائق الناظره، علامه يوسف بحرانی. می‌فرماید این آیه در واقعه بدر آمده است، آن جا كه بدریان آن روز در محضر امیرالمؤمنین به مشکل كم آبی، تشنگی، آلودگی چرك و وصخ، مسئله جنابت و غیره قرار گرفته بودند، این نعمت آب نازل شد و قرآن از آن خبر داد، نعمت الهی و این مورد، هم مورد خاصی است، عمومیت ندارد. واقعه فی قضیه، این خاص است ما باید عمومیت صادر کنیم، درست است كه مطهر است ولي متأسفانه خاص خاص است. مشکل ما این است. این تمام اشكال از صاحب حدائق، جوابی كه سیدالخویی داده است برداشت حقیر این است كه اصولی جواب نداده است، روایی جواب داده است. چرا؟ چون صاحب حدائق اصول را قبول ندارد، باید روایی جواب دهید. ایشان نگفت از باب اصول و قاعده اصولی كه اینجا چي است، فرمود ما روایاتی داریم كه از ائمه آمده است آن هم در كتاب كافی كه امثال حدائق كافی را از اول تا به آخر معتبر می‌داند. سند گشتن لازم نیست. كتب اربعه مخصوصاً كافی. از كافی روایتی آورد فرمود كه امام صادق (سلام الله تعالی علیه) درباره‌ی آیه‌ای كه نسبت به صله رحم آل رسول است، أمر الله أن یوصل، امام فرمود این نسبت به آل رسول است ولیکن شرح داد كه آیه در موردی كه نازل بشود تطبیق مصداق است نه اختصاص معنا. كامل گفته است و يك قانون داده است برای ما. آیه در موردی كه نازل بشود، تطبیق مصداق است، نه اختصاص معنا به آن مورد. جواب صاحب حدائق كامل داده شد. این يك مطلب، دو تا جواب دیگر ما داریم كه یکی اصولی دیگری هم تفصیلی است. جواب تفصیلی بر اساس تسالم مفسرین، آیات قرآن الی الأبد آیات القرآنی است. بیان قرآن من بدو الشریعة إلی ابدالأبد بیانات و خطابات للبشرللانسان. اختصاص ندارد، در غیر این صورت اگر اختصاص داشته باشد العیاذ بالله قرآن الآن دیگر باید جمع شود، اختصاص به عصر خودش دارد. هیچ آیه‌ای نیست تقریباً كه در يك مناسبتی نیامده باشد. كلام الله کریم إلی الأبد دیگر معنا ندارد. این جواب تفصیلی، جواب اصولی را همه‌ی شما بلدید شاید هم ذهن هایتان خواند چي بود؟ گفتیم در اصول قاعده مسلمی است كه مورد مخصص نمی‌شود. هیچ گاهی مورد مخصص نمی‌شود، چرا؟ برای این كه مورد، از ادله لبیه است، دلالت ندارد، وقتی كه دلالت نداشت، اطلاق ندارد، قدر متیقن خودش را می‌گیرد، فقط همان مورد را می‌گیرد. بیش از آن دیگر هیچ کارآیی ندارد. نه لفظی است، نه بیانی است، همان محدوده خودش را می‌گیرد و فراسوی محدوده خودش کاری نمی‌تواند بکند، پس آزاد است و آن طرف و عمومیت ادله لفظی شامل خارج از محدوده مورد می‌شود. این دلیل بر عدم مخصص بودن مورد، این دو تا نکته كه تمام شد یکی دو تا نکته كوچکی برای تکمیل مطلب مانده است انشاء الله برای فردا.